

۱۸۲۲۹۱۸

به نام خداوند جان و خرد

مجموعه داستان

در خلونگاه

پوه شاهی



سرشناسه: شاهی، پونه، ۱۳۵۴ -

عنوان و نام پدیدآور: درخونگاه/ پونه شاهی.

مشخصات نشر: تهران: آقاپور، ۱۳۹۶.

مشخصات ظاهری: ۹۸ ص.

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۷۶۵۸-۹۳-۵

وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا

عنوان دیگر: بالای عنوان مجموعه شعر.

موضوع: داستان‌های کوتاه فارسی — قرن ۱۴

موضوع: Short stories, Persian — 20th century

رده‌بندی سنگر: P.R. ۸۳۴۹ / الف ۹ د ۹ ۶۹۳۱

رده‌بندی دیویی: ۶۳۱۱

شماره کتابشناسی ملی: ۸۱۷۷

سرشناسه: شاهی، پونه

طرح جلد: شکوفه آرادواری

حروفچین و صفحه‌آرا و ناظر: محمدحسین رضایی

چاپ و صحافی

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

چاپ اول: ۱۳۹۶

بها: ۱۰۰۰۰ تومان

شابک: 978-964-7658-93-5

حق چاپ برای «خانه داستان چوک» محفوظ است.



فهرست

۵	درخونگاه.....
۳۵	ندای تقلبی.....
۴۱	روز و سوز.....
۴۷	من از ستاره سرخم.....
۵۳	این نیز بگذرد.....
۵۷	به تلخی کام شیرین.....
۶۷	یک روز زندگی در کنار خیابا.....
۷۱	نازلی سخن نگفت.....
۷۹	سرزمین گوموشای.....
۸۳	شریف.....
۸۷	یک افغانستان درد دارم، یک سوریه زخم.....
۹۱	کابوس کودکی.....
۹۵	کرواتی با گل های صورتی.....

«محلۀ درختانگاه»

قسمت اول، برداشت کوتاه از محلۀ و اخبار جدید

محلۀ درختانگاه یک محلۀ قدیمی و د با کوچه‌های تنگ و باریک، در قسمت ورودی به کوچه‌ها یک میانه گاهی بود که دور تا دور آن مغازه‌های سوپری و تره‌بار و چند تا مغازه پوشاک و لوازم خانگی هم بود. همه کاسب‌های محل و همسایه‌ها چون قدیمی بودند، همدیگر را بیش از آنچه که لازمه‌ی یک زندگی امروزی است، می‌شناختند و این برای من که از ساکنین محلۀ بودم، گاهی آزاردهنده بود.

به هر حال یک‌زمانی برای خودش این محل برو بیایی داشت. در هر بهترین محلۀ‌های تهران محسوب می‌شد. اهالی محل تقریباً از همه چیز هم خبر داشتند. مثلاً همه می‌دانستند که حاج عبدالعلی خان پسر بزرگش که از جوانی فرنگ رفته بود، بعد از ۲۵ سال برگشته و در سن ۴۵ سالگی شمسی خانوم همسر حاج عبدالعلی خان دنبال یک دختر آفتاب مهتاب

ندیده‌ی کم سن و سال برای شازده‌ی تازه از فرنگ برگشته برای ازدواج بود. به بهانه‌ی این که «می‌خواهم عروسم یک دختر شرقی اصیل باشد و از این زن‌های موبور بی‌رنگ و بوی از خدا بی‌خبر نمی‌خواهم».

معتقد بود که زن‌های خارجه برای تربیت نوه‌هایش مشکل ساز می‌شوند. هر چند همه محل بیچ می‌کردند که آنجا یک زن فرنگی داشته و نمی‌توانسته نطوق بکشد بی‌بی زهرا که پیرزن شیرین و خبر بین حله و اهای به اسم بی‌بی سی می‌شناختند از یکی از اقوام دور حاج سیدعلی‌خان شنیده بود که پسرش دو تا بچه هم دارد یک پسر ۲۳ ساله و یک دختر ۱۶ ساله. بی‌بی سی، نه ببخشید همان بی‌بی زهرا به مولا قسم می‌خورد که عکس ایشان را دیده است.

این اطلاعات را مادرم به رفته بود مالی سر کوچه برای خرید شکر و پنیر آورد؛ می‌گفت بی‌بی زهرا آب و تاب فراوان برای مادرم و بقیه زن‌ها تعریف کرده است که دختری و بی‌بی با به نیم‌تنه عکس گرفته.

بیچاره امیر هوشنگ‌خان (پسر حاج عبدالعلی‌خان) حق داشته. نمی‌توانسته بهش بگوید یک چیزی ببوشد. تا حرف می‌زد از او می‌آوردند که این دست روی ما بلند می‌کند و بیچاره را می‌بردند با دانه و تعهد می‌گرفتند و بعد از ساعتی آزادش می‌کردند... و این ماجرا چند روزی خوراک اهالی محل سر سفره‌های ناهار و شام بود و همه هم صاحب‌نظر؛ بعد از یک‌ماه تب خبرهای خانواده‌ی حاج عبدالعلی‌خان در محله کم‌کم فروکش کرد.